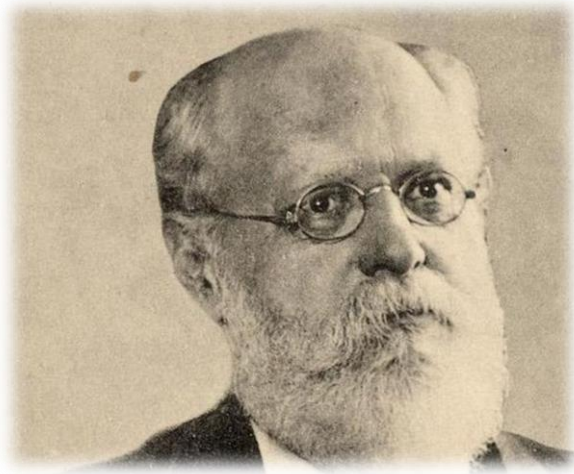


## کدام کائوتسکی؟

سعید رهنما



بازخوانی جنبش‌های فرمیستی سوسیالیستی (۳)



## بخش اول: رفرمیسم؛ پیش فرض‌ها و واقعیت‌ها

### ۱- پایه گذاران رفرمیسم<sup>۱</sup>

#### ۱-۳: کارل کائوتسکی

کائوتسکی در زندگی‌نامه‌ی بسیار جذاب و خواندنی خود که به درخواست سوسیالیست‌های روس در ۱۹۰۲ برای آن‌ها نوشته بود تحول نظری خود را شرح می‌دهد.<sup>۲</sup> در کودکی پدر و مادرش او را از شهر محل تولدش، پراگ، به اتریش می‌آورند و او از برخوردهای نژادپرستانه‌ی اتریشی‌ها بسیار رنج می‌برد. با وقوع کمون پاریس گرایش‌های انقلابی او شدت می‌گیرد و سخت به سوسیالیسم فرانسوی گرایش پیدا می‌کند. در ۱۸۷۴ به حزب سوسیال‌دموکرات اتریش می‌پیوندد. اختلافات درونی حزب بین دو جناح راست و چپ است؛ جناح راست خواستار رابطه‌ی دوستانه با بورژوازی لیبرال بود و تنها بر خواست‌هایی که می‌توانستند بلافاصله عملی شوند، تأکید می‌کرد، اما جناح چپ بر دیدگاه انقلابی و تبلیغات سوسیالیستی در میان مردم تکیه داشت. کائوتسکی می‌گوید که من بدون کوچک‌ترین تردید، به صرف یک کشش انقلابی، و نه یک درک روشن، جناح چپ را برگزیدم. او اشاره می‌کند که پیوستن‌اش به حزب نه به‌عنوان یک مارکسیست بلکه به‌عنوان یک انقلابی احساساتی

<sup>۱</sup> برای مطالعه‌ی قسمت‌های ۱ و ۲ بخش اول نگاه کنید به:

- [بازخوانی جنبش‌های رفرمیستی سوسیالیستی](#)

- [معمای انگلس ۱۸۹۵](#)

بود. وی می‌گوید با بدبینی زیاد مطالعه‌ی مارکس و انگلس را آغاز کردم، و هر چه کم‌تر نظر آن‌ها می‌فهمیدم، بیش‌تر گرایش می‌یافتم که از آن‌ها انتقاد کنم. کائوتسکی اضافه می‌کند از آن زمان این گرایش را در بسیاری دیگر هم دیده‌ام، و نتیجه‌گیری جالبی می‌کند که «رد کردن مارکس به‌مراتب از فهمیدنش ساده‌تر است!»

در مورد گرایش یافتن‌اش به مارکسیسم توضیح می‌دهد که به‌رغم مخالفت‌اش با اتوریته‌ی مارکس، دو جنبه‌ی موضع مارکسیسم او را جلب کرد. یکی این باور که طبقه‌ی کارگر برای رهایی خود باید بر علیه همه‌ی طبقات صاحب مالکیت بجنگد، و این را با درک خود ناشی از تجربه‌ی زوال لیبرال‌دموکراسی و دموکراسی بورژوایی، هم‌راستا می‌دید. نکته‌ی دوم، درک مادی تاریخ بود. کائوتسکی می‌گوید در آن زمان التقاطی از گرایش لاسالی و سوسیالیسم فرانسوی کسانی چون لویی بلان، بلانکی و روسو در ذهن‌اش عمل می‌کرد.

### «عالم‌نمای میان‌مایه و متکبر» یا «پاپ مارکسیسم»

نخستین کار کائوتسکی با نشریه‌ی *سوسیال‌دموکرات* بود که همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نشریه‌ای بود که برنشتاین سرانجام به سردبیری‌اش رسیده بود. کائوتسکی در ۱۸۸۱ به لندن اعزام می‌شود، و «نقطه‌عطف زندگی»‌اش ملاقات با مارکس، انگلس و برنشتاین است. برداشت اولیه‌ی مارکس از این جوانِ هوادارِ پرشور ۲۷ ساله، که در نامه‌ای به دخترش جنی او را یک «عالم‌نمای میان‌مایه و متکبر ولی پرتلاش» خواند، چندان جالب نبود. اما همین جوان «میان‌مایه» در ۱۸۸۳ نشریه‌ی *زمان نو*، را پایه‌ریزی کرد و سردبیر آن شد، نشریه‌ای که ارگان تئوریک حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، شد و به‌قول گری استینسون، به‌صورت مهم‌ترین مجله‌ی تئوریک سوسیالیسم بین‌الملل دوم درآمد، و مهم‌ترین نقش را در اشاعه‌ی مارکسیسم در اروپا و فراسوی آن ایفا

کرد.<sup>۱</sup> کائوتسکی به سرعت به عنوان یکی از سرشناس ترین نظریه پردازان مارکسیست شناخته شد. انگلس هم در ۱۸۸۸ کائوتسکی را مأمور تنظیم و ویرایش مجموعه‌ی سه جلدی نظریه‌های ارزش اضافی مارکس کرد. کائوتسکی از ۱۸۸۵، به منظور آن که در نزدیکی انگلس باشد، به لندن نقل مکان کرده بود، و تا ۱۸۹۰ در تماس نزدیک با انگلس به فعالیت ادامه می‌داد، و همزمان چند کتاب نیز منتشر کرد. در ۱۸۹۱ هم یکی از سه نویسنده‌ی اصلی برنامه‌ی ارفورت حزب سوسیال‌دموکرات آلمان بود.

با پایان گرفتن قانون ضد سوسیالیستی، حزب نشریه‌ی سوسیال‌دموکرات را از رده خارج و زمان نور را از انتشار ماهانه به نشریه‌ی هفتگی تبدیل می‌کند و مقرر می‌شود که کائوتسکی با همراهی برنشتاین مشترکاً سردبیری آن را برعهده گیرند. کائوتسکی به اشتوتگارت باز می‌گردد، اما برنشتاین کماکان ممنوع‌الورود به آلمان است و در انگلستان می‌ماند. در این مقطع نوشته‌های کائوتسکی برخلاف کتاب‌های قبلی‌اش (نظیر توماس مور، مبارزه‌ی طبقاتی، و تاریخ سوسیالیسم)، به مسائل عاجل روز می‌پردازد، از آن جمله است کتاب‌های پارلمانتاریسم و مسئله‌ی کشاورزی.

زمانی که برنشتاین از مبانی نظریه‌ی مارکسی فاصله گرفت، رابطه‌ی کائوتسکی با برنشتاین رو به سردی و مقابله گذاشت. با مرگ انگلس در ۱۸۹۵، این اختلاف نظرها شدت می‌گیرد. کائوتسکی حال به عنوان مهم ترین نظریه پرداز مارکسیست، و شاخص ترین وارث مارکس و انگلس قلمداد می‌شود، و در پاره‌ای محافل عنوان «پاپ مارکسیسم» به او اطلاق می‌شود. از همین پایگاه است که برنشتاین را، به رغم سابقه‌ی دوستی، و نزدیکی فکری در پاره‌ای عرصه‌ها، به طور جدی مورد نقد قرار می‌دهد. کائوتسکی توضیح قابل تأملی در مورد برنشتاین ارائه می‌دهد. او می‌گوید از ۱۸۹۰ برنشتاین شخصیت دیگری به خود گرفت، توجه‌اش از مبارزات کارگران آلمان کنار گذاشته و بیش تر به جنبش‌های انگلیس معطوف شد، و فضای آن‌جا نیز بر او تأثیر

<sup>۱</sup> Gary Steenson, (۱۹۹۱), *Karl Kautsky*, University of Pittsburg Press.

گذاشته بود. از یک سو کارگران انگلیسی به هر آنچه که وعده‌ی به نتیجه رسیدن بلافاصله نمی‌داد، توجهی نمی‌کردند، و محافل طبقه‌ی متوسط انگلیسی نیز بیش‌تر با یک سوسیالیسم خیرخواهانه (فیلاتروپیک) گرایش داشتند. کائوتسکی می‌گوید برخی از سوسیالیست‌های انگلیسی که از تغییر دادن کارگران دلسرد شده بودند، سعی می‌کردند که بورژوازی را تغییر دهند. وی به امکانات اقتصادی امپراتوری انگلستان و بهبود اوضاع تجارت و بهره‌مند شدن پاره‌ای کارگران، که از دشمنی‌شان نسبت به سرمایه‌داری کاسته بود، نیز اشاره می‌کند. (کائوتسکی در این‌جا از یک‌سو به باقی‌مانده‌ی تفکر چارلیست‌ها و از سوی دیگر به اوونی‌ها و فایبان‌ها اشاره دارد). وی مخالفت‌اش را با «برنشتاینیسم»، که کتابی نیز تحت عنوان *آنتی - برنشتاین* نوشته بود، ابراز می‌دارد و می‌گوید «راه رسیدن به ایده‌آل‌های مان طولانی‌تر و پُرمانع‌تر از آن بود که تصور می‌کردم، و بسیاری امور متفاوت از آن چیزی بود که پیش‌بینی می‌کردم...»، اما اضافه می‌کند اگر دستاوردهایی را که ما سوسیالیست‌ها داشته‌ایم در نظر گیریم، خواهیم دید که به‌مراتب «به هدف‌مان نزدیک‌تر شده‌ایم». این برداشت کائوتسکی در آغاز قرن بیستم بود.

کائوتسکی از آن تاریخ به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز مارکسیست در جهان طرف مشورت سوسیالیست‌های کشورهای مختلف جهان بود. لنین در ۱۹۰۲، زمانی که کتاب چه باید کرد خود را می‌نوشت، برای توجیه مفهوم پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر از کائوتسکی نقل می‌کرد. سوسیالیست‌های دیگر کشورها از جمله کشور خودمان نیز کائوتسکی را مهم‌ترین مرجع نظریه‌ی مارکسی می‌دانستند. از آن نمونه است تماس آرشاویز چلنگریان از طرف گروه دموکرات‌های تبریز در ۱۹۰۸، و پاسخ کائوتسکی به او و اعلام تصمیم‌اش نسبت به انتشار نامه‌ی این گروه در نشریه‌ی *زمان نو*.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> نگاه کنید به:

## «لیبرال و مرتد» یا «مارکسیست ارتدکس»

کائوتسکی ضمن حفظ باورهای بنیانی مارکسیستی، در مورد شیوهی دست‌یابی به هدف نهایی، به شکل انقلابی یا به شکل دموکراتیک تردیدهایی داشت. سعی او بر آن بود که بین دیدگاه انقلابی مارکس و فعالیت‌های قانونی و پارلمانی حزب نوعی آشتی برقرار کند. این امر را از زمان تدوین برنامه‌ی ارفورت در ۱۸۹۱، که انگلس به آن سخت ایراد گرفته بود، می‌توان مشاهده کرد. برنامه، همان‌طور که بعداً در قسمت مربوط به رفرمیسم آلمان، با تفصیل بیش‌تری به آن پرداخته خواهد شد، از یک سو از جمله به مرگ قریب‌الوقوع سرمایه‌داری و ضرورت مالکیت اشتراکی وسایل تولید، تأکید می‌گذارد، اما از سوی دیگر، شیوهی نیل به گذار را نه از طریق انقلاب، که از طریق شیوه‌های قانونی و پارلمانی می‌بیند. به‌دنبال تصویب برنامه و اعتراضاتی که برانگیخت، کائوتسکی کتاب *مبارزه‌ی طبقاتی* را نوشت که تا قبل از پیروزی بلشویک‌ها در روسیه، از پرخواننده‌ترین متون ساده‌شده‌ی کمونیستی در زبان‌های مختلف بود. کائوتسکی بر این باور بود که از آن‌جا که سرمایه‌داری به‌خاطر تضادهایش سقوط خواهد کرد، عمده‌ی تلاش سوسیالیست‌ها باید صرف مبارزه برای بهبود امکانات مادی و ذهنی کارگران و تحمیل اصلاحات به بورژوازی گردد.

با شروع جنگ جهانی اول، کائوتسکی، با این برداشت که آلمان در یک جنگ دفاعی قرار گرفته، از گرایش عمومی حزب سوسیال‌دموکرات و پایگاه مردمی‌اش، یعنی کارگران، که از جنگ حمایت می‌کردند، پشتیبانی کرد، اما سپس با روشن شدن وضعیت جنگ با آن به مخالفت برخاست و همراه با جریانات دیگر در ایجاد حزب

سوسیال‌دموکرات‌های مستقل شرکت کرد.<sup>۱</sup> اما در ۱۹۱۷ زمانی که بسیاری از مستقل‌ها به حزب نوبنیاد کمونیست آلمان پیوستند، همراه با باقی‌مانده‌ی مستقل‌ها به حزب سوسیال‌دموکرات بازگشت، و با به قدرت رسیدن حزب پس از انقلاب ۱۹۱۸ آلمان، در دولت ائتلافی سوسیال‌دموکرات و دموکرات‌های مستقل، نقشی هم در وزارت خارجه پذیرفت. در همان سال از طرف حزب رییس «کمیسیون اجتماعی کردن‌ها» شد و پیشنهادهای بسیار مهمی در این زمینه مطرح کرد، که البته هیچ یک از سوی حزب پی‌گیری نشد. وی با تضعیف موقعیت‌اش به اتریش بازگشت و تا هنگام حمله‌ی هیتلر در آن جا ماند، و پس از آن به چکسلواکی و سپس به هلند رفت، و در همان سال در ۱۹۳۸ در آمستردام درگذشت. کائوتسکی هم با جناح راست سوسیال‌دموکراسی آلمان و هم با جناح چپ آن جریان مخالف بود؛ سوسیالیسم را نه به یک سری اصلاحات تقلیل می‌داد، و نه معتقد بود که می‌توان سریعاً با انقلاب ضربتی به سوسیالیسم رسید. او معتقد بود که کارگران باید قدرت سیاسی را به‌دست آورند، اما نه به شکل دیکتاتوری، بلکه به شیوه‌ای دموکراتیک.

در خصوص انقلاب روسیه، کائوتسکی با بلشویک‌ها و سیاست‌های انقلابی لنین سخت مخالف بود. کتاب *دیکتاتوری پرولتاریا*، در نقد سیاست‌ها و برداشت‌های بلشویکی بود، که سخت مورد حمله‌ی لنین قرار گرفت. کائوتسکی در این کتاب از جمله انقلاب اکتبر را با کمون پاریس مقایسه می‌کند، و این رویداد را بزرگ‌تر از کمون قلمداد می‌کند. اما می‌گوید فرق این دو این بود که در کمون تمامی جریان‌ات پرولتری مشترکاً و با همکاری یکدیگر کمون را برقرار ساختند، اما در روسیه

نگاه کنید به سعید رهنما، انقلاب آلمان، در *بازخوانی انقلاب‌های قرن بیستم*، انتشارات آگاه. یا در <sup>۱</sup> نقد اقتصاد سیاسی

بلشویک‌ها به قیمت ضربه زدن به دیگر جریان‌ات سوسیالیستی دولت تشکیل دادند، و بی آن که به لنین توهین کند، از درک بلشویک‌ها از دموکراسی و دیکتاتوری انتقاد می‌کند. کائوتسکی در این کتاب از جمله تأکید کرد که «برای ما اهمیت دموکراسی تنها محدود به تأثیری که بتواند بر شکل‌های گذار به دولت کارگری داشته باشد، نیست. مهم‌ترین جنبه‌ی دموکراسی در این مرحله برای ما، نقشی است که در پخته کردن پرولتاریا می‌تواند داشته باشد.»<sup>۱</sup> لنین در کتاب *انقلاب پرولتری* و *کائوتسکی مُرتد*،<sup>۲</sup> ضمن طرح انتقادات مهمی از جمله این که مادام که استثمار طبقاتی وجود دارد، برابری واقعی نمی‌تواند وجود داشته باشد، با خشن‌ترین زبان، که از رسوم آن زمان بود و هنوز هم برای پاره‌ای موردپسند است، به این «توله‌سگی که پوزه‌اش را به هر طرف حرکت می‌دهد»، و «چاکر درگاه بورژوازی» حمله می‌کند. با محبوبیت فزاینده‌ی لنین و بلشویک‌ها پس از انقلاب اکتبر، و انشعاباتی که در تمام جریان‌های چپ صورت گرفت، کائوتسکی اعتبار خود را بیش از پیش از دست داد. عنوان مُرتد نیز آن‌چنان بر او ماند، که در جنبش چپ اگر کسی هم می‌خواست به کائوتسکی اشاره‌ای کند، احساس می‌کرد که حتماً باید این صفت را به کار برد، و برای پاره‌ای، این صفت بخشی از نام فامیلی او شد!

یکی از اتهام‌های لنین این بود که کائوتسکی یک نظریه‌پرداز لیبرال است و سعی کرده که مارکس را هم لیبرال عرضه کند. اما این اتهام حقیقت نداشت، و کائوتسکی در عرصه‌هایی آن‌قدر به اصول چسبیده بود، که در غرب پاره‌ای او را مهم‌ترین مبلغ «مارکسیسم درست‌آیین (ارتدکس)»، و حتی نماینده‌ی «مارکسیسم عامیانه (والگار)»

<sup>۱</sup> Karl Kautsky, *The Dictatorship of Proletariat*, National Labour Press, ۱۹۱۹ (original German in ۱۹۱۸).

<https://www.marxists.org/archive/kautsky/۱۹۱۸/dictprole/ch۰۱.htm#top>

<sup>۲</sup> <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/۱۹۱۸/prrk/>



می‌دانستند. جذابیت بلشویسم و حمله‌های لنین سبب شد که کائوتسکی و نوشته‌هایش فراموش شود و در زبان‌های دیگر نیز که احزاب چپ عملاً هر متن دبستانی و دبیرستانی روسی و چینی در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی را به زبان کشور خود ترجمه می‌کردند، آثار مهم کائوتسکی، جز پاره‌ای از نوشته‌های قبل از اعلام ارتداداش، را نه ترجمه کردند و نه خواندند. شک نیست که کائوتسکی خطاها و توهم‌های خود را، هم در نظر و هم در عمل داشت - اما کدام نظریه‌پرداز، جز غیب‌گوها، و کدام فعال سیاسی، جز آن‌ها که در عمل هیچ نقشی نداشته‌اند، هست که این واقعیت شامل حالش نشود.

### رهنمود برای یک برنامه‌ی عمل سوسیالیستی

عناصر مهمی از نظریه‌های سیاسی کائوتسکی که در مقاطع مختلف زندگی‌اش طرح کرده، حتی برای استراتژی سوسیالیستی امروز قابل توجه‌اند. برای نمونه در «رهنمود برای یک برنامه‌ی عمل سوسیالیستی»<sup>۱</sup> که در ۱۹۱۹ نوشت به جنبه‌های بسیار مهمی اشاره می‌کند. مرور همه‌ی جنبه‌های این سند در این مختصر نمی‌گنجد، اما به‌منظور مقایسه با دیگر اسناد سیاست‌گذاری آن زمان، به جنبه‌های مهمی از آن اشاره می‌کنم.

کائوتسکی می‌گوید در نوامبر ۱۹۱۸ پرولتاریای آلمان قدرت سیاسی را به‌دست آورد و او این را مدیون برنامه‌ی ارفورت می‌داند، که حال باید برنامه‌ی عملی آن تهیه شود. در بخش «دموکراتیزه کردن»، وی با عطف به مارکس و کمون پاریس و ضرورت «خرد کردن» دولت، اولین وظیفه را انحلال ارتش و جایگزینی ارتش دائمی با یک میلیشای مردمی می‌داند. (واضح بود که همین یک قلم از برنامه‌ی عمل، خشم

<sup>۱</sup> <https://www.marxists.org/archive/kautsky/1919/01/guidelines.html>

حزب را که جناح راست بر آن غلبه داشت و با حمایت ارتش به کشتار کمونیست‌ها دست زده بود، برانگیزد.) وجه دیگر دموکراتیزه کردن عبارت بود از شکستن قدرت دولت مرکزی که می‌بایست تحت کنترل مجلس ملی، که با انتخابات آزاد و همگانی برگزیده می‌شود، درآید؛ و نیز اعطای حق خودگردانی محلی به شهرداری‌ها، مناطق و استان‌ها، که هریک به نوبه‌ی خود تحت مجامع دموکراتیک انتخابی کنترل و اداره می‌شوند. او اضافه می‌کند که نیازی به تأکید نیست که حقوق دموکراتیک به‌دست آمده، از جمله آزادی مطبوعات، حق تشکل و غیره بخش جدایی‌ناپذیری از دموکراتیزه کردن است.

کائوتسکی در بخش «افزایش تولید، و سیاست اجتماعی» می‌گوید با توجه به صدمات وارده بر اثر جنگ و کمبودها، در وهله‌ی نخست آنچه که مهم است افزایش تولید است نه شیوه‌ی تولید. در مورد کارگران نیز پیشنهاد ایجاد یک «سازمان اشتغال» را طرح می‌کند که به‌طور مساوی از نمایندگان کارگران، کارفرمایان، و دولت تشکیل می‌شود، و شرایط کار، ساعات کار و حداقل دستمزد را تعیین می‌کند. به زبان امروزی کائوتسکی از نوعی سه‌جانبه‌گرایی دفاع می‌کند. اما در مورد اعتصاب می‌گوید در دولت سوسیالیستی و با توجه به شرایط بد اقتصادی بعد از جنگ، بهتر است که کارگران از شیوه‌های دیگر برای تأمین حقوق خود استفاده کنند! او پیشنهاد می‌کند که در تمام بخش‌های اقتصادی که نمی‌توانند بلافاصله اجتماعی شوند، دولت اتحادیه‌ای از صنایع را برای هر بخش ایجاد کند که هر یک مسئولیت تهیه‌ی مواد اولیه، توزیع محصولات، و نظارت بر شرایط تولید را بر عهده گیرد. رهبری هر اتحادیه از چهار گروه تشکیل می‌شود: یک‌چهارم نمایندگان صنایع مربوطه، یک‌چهارم نمایندگان شوراهای کارگری این صنایع، یک‌چهارم نمایندگان سازمان‌های مصرف‌کنندگان این صنایع، و یک‌چهارم آخر نمایندگان دولت. در مورد نمایندگان مصرف‌کنندگان تصریح می‌کند که اگر بخش تولیدی مربوط به صنایع سرمایه‌ای و

تولید وسایل تولید باشد، این نمایندگان از صنایع مربوطه در اتحادیه شرکت می‌کنند، و اگر بخش صنایع مصرفی باشد، از نمایندگان تعاونی‌های مصرف و نواحی تحت پوشش خواهند آمد. (به زبان امروز، کائوتسکی از مشارکت نمایندگان ذی‌نفع‌ها در واحدهای بالادست و پایین‌دست در مدیریت شبکه‌ی صنایع صحبت می‌کند.) او تأکید می‌کند که در داخل هر واحد، کمیته‌های کارگران یا شوراهای کارگری، به موازات مدیران صنایع بر اجرای تصمیم‌های سندیکا و کسب اطمینان از تأمین حقوق کارگران، نظارت می‌کنند.

بخش دیگر این رهنمود به «اجتماعی کردن»ها اختصاص یافته است. کائوتسکی می‌گوید، کارگران از طریق اجتماعی کردن تولید، بنیان مبارزه‌ی طبقاتی را برمی‌چینند، و به‌جای رودرویی با مالک وسایل تولید، با جامعه، که خود نیز جزئی از آن هستند، سروکار خواهد داشت. او تأکید می‌کند که اما این کار بسیار بااهمیت نمی‌تواند با یک چشم به‌هم‌زدن انجام شود، و باید به تدریج و با احتیاط لازم به پیش رود. وی می‌گوید مهم‌ترین ابزار اجتماعی کردن، ملی کردن مالکیت وسایل تولید است، که زمین از مهم‌ترین و آسان‌ترین آن‌ها است. مالکین زمین، با کسب غرامت تبدیل به مستأجر می‌شوند. (غرامت شامل حال مالکیت‌های زمین مربوط به دوران فئودالی و اشرافی که از طریق خرید به‌دست نیامده‌اند، نخواهد شد.) در قسمت سیاست مالیاتی باز بر مسئله‌ی ضرورت پرداخت غرامت تأکید می‌کند و می‌گوید که تمام سرمایه‌ها بزرگ نیستند، و سرمایه‌های کوچک و متوسط هم در کارند. کائوتسکی می‌گوید که پس از برقراری صلح و روشن شدن اوضاع، معادن، جنگل‌ها و مزرعه‌های بزرگ ملی می‌شوند. وی می‌گوید تا حد امکان تمام شعب یک صنعت، و نه تنها واحدهای منفرد، ملی شوند، و تحت شوریایی که یک‌سوم آن از نمایندگان دولت، یک سوم از نمایندگان کارگران، و یک سوم آخر از نمایندگان مصرف‌کنندگان تشکیل می‌شود، اداره شوند. وی به نکته‌ی مهمی اشاره دارد که در این جا تضادی بین منافع

کارگران و منافع مصرف کنندگان پدید می آید؛ نمایندگان کارگران خواستار بالارفتن دستمزدها و کوتاه تر شدن کار روزانه هستند، که طبیعتاً قیمت ها را بالا می برد، و نمایندگان مصرف کنندگان خواستار قیمت های پایین تر هستند. او اضافه می کند که این تضاد به تدریج از طریق بالا بردن بارآوری کار که به نفع هر دو گروه است، کاهش می یابد، و در غیر این صورت این تضاد تشدید خواهد شد. تنظیم تولید در واحدهای صنعتی ملی شده، نظیر تنظیم تولید در واحدهای خصوصی خواهد بود. برقراری پاداش ها و سهم بری، هم کارگران و هم مدیران را ترغیب به ارائه کار بهتر می کند.

کائوتسکی در مورد بخش «کشاورزی» احتیاط بیش تری را توصیه می کند و می گوید که در حال حاضر عملی نیست که زمین های زارعین مصادره شوند، اما در مورد مالکیت های بزرگ مسئله ای در این خصوص نمی بیند. در مورد تقسیم این زمین های بزرگ نیز هشدار می دهد، و بر مکانیزه کردن کشاورزی و بالا بردن خدمات و بهبود زیر ساخت ها تأکید می گذارد. در بخش های بعدی مربوط به «کمونالیزه کردن»، و «سیاست مالیاتی»، از جمله به تعاونی های مصرف، و خانه سازی ارزان توسط شهرداری ها می پردازد.

به طور خلاصه این توصیه ها و دیگر رهنمودهای کائوتسکی در دیگر عرصه ها، نه بر پایه یک درک لیبرالی، آن طور که لنین به او اتهام زده بود، بلکه بر پایه ی درک واقع بینانه ی سوسیالیستی استوار بود. همان واقعیاتی که بلشویک ها را ناچار ساخت سیاست های عجولانه ی اولیه خود را کنار گذارند و با نوسانات و رفت و برگشت های بسیار و با گذشت چند سال مسیر دیگری را در پیش گیرند، که در جای دیگری به آن پرداخته شده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>نگاه کنید به:

کائوتسکی بعدها نیز هم از سوی ریویزیونیست‌ها و رفرمیست‌ها و هم طرفداران انقلاب، از لاکلو و موف گرفته تا کولتی، مندل و کالینیکوس مورد انتقاد قرار گرفته است، و همان‌طور که پُل بلاک لِح اشاره دارد، هر دو دسته سعی کرده‌اند که پایهی نظرات سیاسی کائوتسکی را به برخورد مکانیکی‌اش با ماتریالیسم تاریخی، تقلیل‌گرایی اکونومیستی، و حتی تکامل‌گرایی داروینی، ربط دهند. بلاک لِح چنین برخوردهایی را در مورد کائوتسکی، به‌ویژه در دهه‌ی اول قرن بیستم مردود می‌داند، و می‌گوید که چنین برخوردهایی، سهم مهم کائوتسکی را در بسط دیدگاه ماتریالیسم تاریخی نادیده می‌گیرند. او تأکید می‌کند که مطالعات تطبیقی کائوتسکی در زمینه‌ی شکل‌گیری صورت‌بندی‌های اجتماعی امریکا، انگلیس، آلمان، و روسیه، نشان می‌دهد که او مدل تحول تک‌خطی تاریخ را رد می‌کند. در مورد اتهام دید تکاملی داروینی نیز، نشان می‌دهد که کائوتسکی بارها این تصور را که قوانین طبیعی قابل کاربرد در تحلیل‌های اجتماعی‌اند، رد کرده است. وی می‌گوید که کارهای اولیه‌ی کائوتسکی، باور او را به اهمیت نقش ایده‌ها در تحول تاریخی نشان می‌دهد. اما اشاره می‌کند که در پاره‌ای کارهای بعدی‌اش اثراتی از دید غایت‌گرایانه را می‌توان مشاهده کرد، و می‌گوید که البته این دیدگاهی بود که دیگر رهبران بین‌الملل دوم نیز با آن هم‌نظر بودند، و خطای کائوتسکی در آن بود که برخلاف لوکزامبورگ، لنین و تروتسکی نتوانست خود را از مارکسیسم نوع بین‌الملل دوم رها سازد.<sup>۱</sup> البته بلاک لِح مشخص نمی‌کند که چرا این

---

سعید رهنما، بازخوانی انقلاب‌های قرن بیستم، (فصل انقلاب‌های روسیه)، انتشارات آگاه، ۱۳۹۶، یا پیوند اینترنتی زیر:

سعید رهنما، [انقلاب‌های روسیه](#)، نقد اقتصاد سیاسی

<sup>۱</sup> Paul Blackledge, "Karl Kautski and Marxist Historiography", in *Science and Society*, Vol. ۷۰, No.۳, Jul. ۲۰۰۶.

«رهاسازی» نظری این انقلابیون نیز نتوانست به موفقیت در گذار به سوسیالیسم بینجامد.

در این جا به هیچ وجه قصد دفاع از نظرات کائوتسکی در کار نیست، چراکه همان طور که گفته شد در گیر خطاها و توهم های فراوان بود. بلکه هدف توجه دادن به سیاست های متفاوتی است که سوسیالیست ها در طول تاریخ پی گیری کرده اند. این همان در کی است که با گذشت زمان بسیاری از سوسیالیست های جهان با فاصله ی زمانی و به دور از تعصب ها و حمله های هیستریک فردی، به بازخوانی نظرات کسانی که قبلاً تکفیر شده بودند، پرداخته اند. از آن جمله است [مقاله ای از جیمز مالدون](#) که اخیراً در نشریه ی [ژاکوبین](#) منتشر شد و با نگاه جدیدی به کائوتسکی می پردازد،<sup>۱</sup> یا [مقاله ی مهم دیگری از اریک بلان](#)، که در همان نشریه منتشر شده،<sup>۲</sup> و یا مقاله ی پُل بلاک لِج که چند سال قبل در نشریه ی [ساینس اند سوسایتی](#) در مورد کائوتسکی منتشر شد و در بالا به آن اشاره شد.

ادامه دارد

<sup>۱</sup> <https://www.jacobinmag.com/2019/01/karl-kautsky-german-revolution-democracy-socialism>

<sup>۲</sup> <https://www.jacobinmag.com/2019/04/karl-kautsky-democratic-socialism-elections-rupture>